

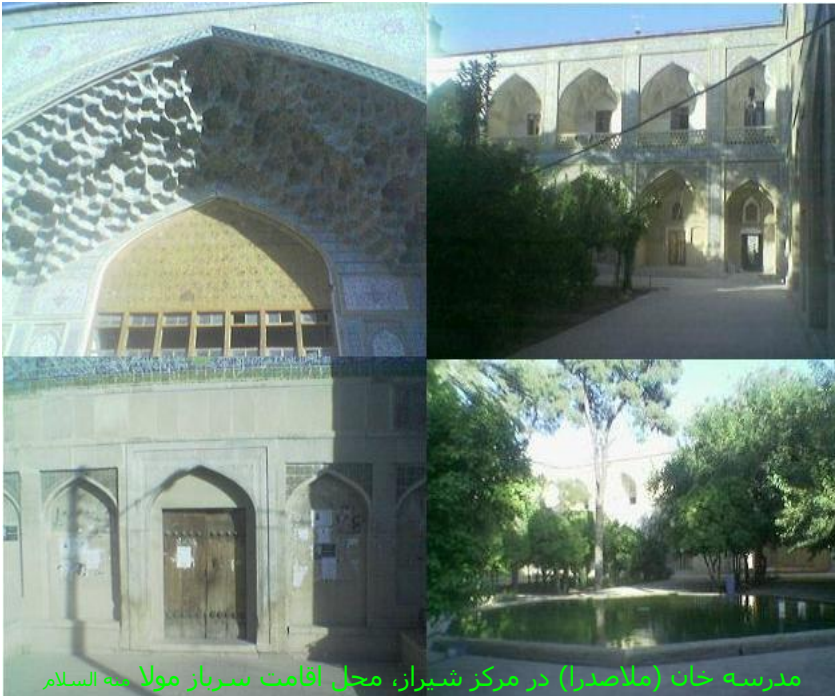


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَمَعِينٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِهِمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ أَبَدَ الْأَبَدِينَ

یادمولا + غربت مولا + دیدارگاه مولا

سرباز مولا

(منه السلام)



مدرسه خان (ملاسر) در مرکز شیراز، محل اقامت سرباز مولا (منه السلام)

در زمان زعامت مرحوم «آیت الله حاج شیخ محمد حسین محلاتی» (۱) جد مرحوم آیه الله حاج شیخ بهاءالدین محلاتی (۲) شخصی با لباس مندرس و کوله پشتی وارد مدرسه ی خان شیراز می شود و از خادم مدرسه اتاقی می خواهد. خادم به او می گوید: باید از متصدی مدرسه در خواست اتاق بکنی. چون آنوقت دیر هنگام بوده و متصدی نبوده؛ راهی برای اجازه اقامت در مدرسه نبود جز اینکه اگر یکی از طلاب حاضر می شد او را میهمان کند، تا در حجره اش بماند، ظاهر نظامی و ناشناس بودن وی مانع اعتماد طلاب به او شده و کسی متقبل میزبانی او نمی شود، همه نگران بوده اند که اگر راهش دهند در امان نباشند و چیزی از آنها برباید، آخر الامر یکی از طلاب بر حال آن سرباز رفت کرده و می گوید من او را می بذیرم، و باخود می گوید: تا وقتی که خودم در حجره هستم مواظبم و وقتی هم بیرون می روم درب را برویش می بندم تا مطمئن باشم که وسایلم محفوظ است، لذا طلبه او را می بذیرد.

خلاصه او را به حجره می برد مشغول صحبت می شوند تا دیر وقت؛ که یکباره طلبه متوجه می شود غذا ندارد و باید تهیه کند فوراً عازم رفتن بیرون از مدرسه و تهیه نان شده درب حجره را می بندد و از

بیرون قفل می کند و سرباز داخل حجره می ماند، طلبه بعد از مدتی جستجو در کوجه و بازارها می بیند که همه جا بسته است؛ و لاجرم دست خالی به سوی مدرسه بر می گردد، در راه نگران بوده که هم خودش کرسنه است هم میهمان؛ و چه کند؟ هر چه به مدرسه نزدیکتر می شود بوی خوراکیهای مطبوع را می شنود که از سمت مدرسه به مشامش می رسد، با خود می گوید: کرسنکی مرا به چنین توهّم و احساسی واداشته است، وقتی به مدرسه می رسد احساس می کند بوی خوراکیها از سمت حجره او به مشامش می رسد وقتی به حجره اش می رسد و قفل درب بسته را باز می کند با کمال تعجب می بیند که سفره ای رنگارنگ گسترده و سرباز بر سر سفره منتظرش نشسته است، از آنجا می فهمد که شخص سرباز فرد معمولی نیست، از اینکه سرباز با درب بسته جنان سفره ای با اطعمه کوناگون فراهم نموده است در شکفت شده و از آن جویا می گردد سرباز آنرا از عنایت حق می خواند، بس از طعام و مدتی صحبت؛ طلبه به استراحت پرداخته و طبق معمول درب را قفل کرده و می خوابد.

صبح که طلبه برای نماز بیدار می شود می بیند که درب حجره هنوز بسته ولی سرباز در حجره نیست، خیلی متعجب شده و از طرفی نیز متأسف شده و کریان متوسل می گردد و او را قسم می دهد به حق میزبانی که بر او دارد باز هم او را ببیند، بعد از طلوع آفتاب به یکباره سرباز در ایوان حجره اش ظاهر می گردد، از او می پرسد کجا بودی؟ سرباز می گوید برای نماز صبح بیرون رفته بودم. سرباز قصد اقامت چند روزه در مدرسه را داشته و می خواسته حجره ای تنها داشته باشد لذا به متصدی مدرسه که آن وقت شخصی به نام سید رنگرز بوده مراجعه می کند و در خواست اتاق می نماید. او در جواب می گوید: اینجا مدرسه است و تنها به طلاب علوم دینی حجره می دهیم. سرباز می گوید: که این را می دانم ولی در عین حال از شما اتاقی می خواهم که چند روزی در آنجا بمانم. متصدی مدرسه ناخودآگاه دستور می دهد که به او اتاق بدهند تا او در رفاه باشد.

سرباز وارد اتاق می شود و در را به روی خود می بندد و با کسی رفت و آمد نمی کند. خادم مدرسه طبق معمول، شبها درب مدرسه را قفل می کند ولی همه روزه صبح که از خواب بر می خیزد می بیند درب مدرسه باز است. بالاخره متحیر می شود و قضیه را به متصدی می گوید. او به خادم مدرسه دستور می دهد امشب درب را قفل کن و کلید را نزد من بیاور تا ببینم چه کسی هر شب درب را باز می کند و از مدرسه بیرون می رود؟ صبح باز هم می بیند درب مدرسه باز است و کسی از مدرسه بیرون رفته است. آنها به خاطر اینکه از شبی که آن شخص سرباز به مدرسه آمده؛ این اتفاق افتاده است؛ لذا به او ظنین می شوند و متصدی مدرسه با خود می گوید حتماً در کار او سری است ولی موضوع را نزد خود مخفی نگه می دارد و روزها می رود نزد آن شخص و به او اظهار علاقه می کند و از او می خواهد که لباسهایش را به او بدهد تا آنها را بشویند و با طلاب رفت و آمد کند، ولی او از همه ی اینها ابا می کند و می گوید من به کسی احتیاج ندارم.

مدتی بر این منوال می گذرد تا اینکه یک شب سرباز، مرحوم آیت الله آقای شیخ محمد حسین محلاتی (جد مرحوم آیه الله حاج شیخ بهاءالدین محلاتی) و همچنین متصدی مدرسه را در حجره خود دعوت می کند و به آنها می گوید چون عمر من به آخر رسیده؛ قصه ای دارم برای شما نقل می کنم و خواهش دارم مرا در محل خوبی دفن کنید.

اسم من « **عبدالغفار** » و مشهور به **مشهدی جونی** اهل شهر **خوی** در آذربایجان و **سرباز تویچی** هستم.

من وقتی در ارتش امورم را به شغل سربازی می گذراندم روزی افسر فرمانده ی ما که ناصبی بود به حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها جسارت کرد، من هم از خود بی خود شدم و چون کنار دست من کار می بود؛ و من و او تنها بودیم آن کار را برداشتم و او را کشتم و از شهر خوی فرار کردم و از مرز گذشتم و به کر بلا رفتم، مدتی در آنجا ماندم سپس در نجف اشرف و بعد در کاظمین و سامراء مدت ها بودم. روزی به فکر افتادم که به ایران برگردم و در مشهد کنار قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بقیه ی عمر را بمانم.

ولی در راه به شیراز رسیدم و در این مدرسه اتاقی گرفتم و حالا مشاهده می کنید که مدتی است در اینجا هستم.

آخرهای شب که برای تهجد بر می خواستم می دیدم قفل و درب مدرسه برای من باز می شود و من در این مدت می رفتم در کنار **کوه قبله** (۵) و نماز صبح را پشت سر **حضرت ولی عصر روحی فداه** می خواندم و من بر اهل این شهر خیلی متأسف بودم که چرا از این همه جمعیت فقط پنج نفر پشت سر امام زمان علیه السلام حاضر می شوند. (۶)

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین محلاتی و متصدی مدرسه به او می گویند ان شاء الله بلا دور است و شما حالا زنده می مانید بخصوص که کسالتی هم ندارید.

او در جواب می گوید: نه، غیر ممکن است که فرمایش امام حضرت ولی عصر علیه السلام صحیح نباشد همین امروز به من فرمودند که تو امشب از دنیا می روی.

بالاخره وصیت هایش را می کند ملافه را روی خودش می کشد و می خوابد و پس از لحظه ای از دنیا می رود. فردای آن روز مرحوم آیت اله آقای شیخ محمد حسین محلاتی به علماء شیراز جریان را می گوید و مرحوم آیت الله آقای «حاج شیخ مهدی کجوری» و خود مرحوم محلاتی اعلام می کنند که باید شهر تعطیل شود و با تجلیل فراوان مردم از او تشییع کنند.

بالاخره او را در قبرستان دارالسلام شیراز، طرف شرقی چهار طاقی دفن می نمایند و الآن قبر آن بزرگوار مورد توجه خواص شیراز است (۷) و حتی از او حاجت می خواهند و مکرر علماء و مراجع تقلید مثل مرحوم آیه الله محلاتی به زیارت قبر او می رفتند و می روند.

قبر او در قبرستان درب سلم شیراز معروف به قبر سرباز یا قبر تویچی است.



کوه قبله دیدارگاه و توقفگاه حضرت مولا صاحب الأمر (منه السلام) در قبله شیراز



توضیحات و بی نوشتها

(۱) مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین محلاتی متولد ۱۲۴۷ هـ. ق، فرزند مرحوم آیت الله شیخ محمد علی محلاتی اصالتا اهل محلات اراک بوده و در سال ۱۳۶۰ هـ ق به شیراز آمدند، جد ایشان آخوند ملا محمد شوشتری از اهل شوشتر بوده اند، این خانواده از گذشتگان و آیندگان همه از علماء و فضایی زمان بوده اند.

(۲) مرحوم آیه الله حاج شیخ بهاءالدین محلاتی از مراجع تقلید در جنوب کشور بودند، و ایشان از شخصیت های مبارز و انقلابی بودند، و در قیام بانزده خرداد به رهبری علمای دین، که حکومت طاغوت به مقابله آن برخاست، و سه شخصیت و محور عمده قیام آنروز را همزمان در سه مرکز کشور خراسان و قم و فارس را حبس و زندانی نمود، این سه تن مرحوم آیت اله حاج آقا حسن قمی در مشهد، مرحوم آیت الله امام خمینی در قم و مرحوم آیت الله محلاتی در شیراز بودند.

(۳) مدرسه خان، که مهمترین مدرسه علمیه شیراز بوده و در مرکز شهر واقع است؛ محل تحصیل و تدریس مرحوم ملاصدرا (صدرالمتألهین) شیرازی و بسیاری از بزرگان علم و معرفت بوده است.

(۴) قبرستان درب سلم یا باب السلم یا دار السلام یکی از اماکن روح انگیز شیراز که نهانگاه بسیاری از اولیای الهی بوده است، در کتاب تذکره هزارمزار شیراز فصلی را به مدفونین این مکان اختصاص داده، که در آن اشاره به احوال بزرگانی که در آن مدفونند نموده است، البته تا تاریخ تألیف کتاب؛ که قرن هشتم هجری و ششصد سال قبل می باشد، و بعد از آن نیز بسیاری از ستارگان آسمان ولایت در اینجا نهان گشته اند، از این رو تا به امروز این مکان همواره مقصد عشاق حقیقت و محل انس اهل دل بوده است.

(۵) کوه قبله در قبله شهر شیراز واقع است، برای رفتن به کوه قبله، از میدان فرودگاه سابق (بسیج) وبه میدان امیرکبیر و بولوار عدالت و بولوار قهرمانان و میدان قهرمانان و خیابان روزبهان، در جاده ای که به بیر بنو می رود، به روستای شاپورجان می رسیم قبل از روستا سمت راست جاده آسفالته ای فرعی به سمت کوه قبله می رود که انتهایش کارخانه تولید شن و ماسه می باشد.

(۶) مرحوم عبد الغفار خونی، بخاطر جانبازی خویش در راه مولا و اظهار غیرت و دفاعش از حریم حضرت ولایت کبری (منه السلام) که گرفتار دریدری و غربت و عمری به اختفا و نهانی گذراندن شده بود، لذا حضرت مولا (منه السلام) جنین باداشی به او عطا فرموده بودند که توفیق زیارت و مصاحبت و شرکت در نماز حضرتش را داشته باشد.

(۷) طبق کلام خازنان وحی جنین افرادی در هنگام دفن نیز افتخار حضور مولا صاحب الأمر علیه السلام را نائل می شوند، لذا در شیراز بجز کوه قبله؛ مکان دفن سرباز؛ نیز از اماکن حضور مولا و دیدارگاه حضرت بشمار می رود.



این مرسوله به همت یکی از مشترکین خوش ذوق مجله حیات اعلی؛ تحقیق و تصویربرداری و تدوین شده است، مولا معرفت و همت بیشتر به او عطا فرماید.

والحمد لله رب العالمین